

باداوود کاظمی اولین جراح قلب در ایران

دستانی که ۶۰ سال پیش جراح



را می‌گرفتم چون یاد گرفته بودم که زود جا نزنم و برای چیزی که می‌خواهم، بچنگم.

سپید: و همان سال کنکور پزشکی شرکت کردید؟
بله. آن زمان دانشگاه تهران برای رشته پزشکی فقط ۸۰ دانشجو گرفت و راستش را بخواهید، اول نشدم و نفر دهم شدم.

سپید: مثل بقیه در کنکور شرکت کردید یا ویژگی‌های خانوادگی کمکتان کرد؟

من هم مثل بقیه کنکور شرکت کردم. آن زمان برای رشته پزشکی بعد از کنکور یک مصاحبه حضوری هم بود و چند نفر از استادان بعد از مصاحبه دانشجو را انتخاب می‌کردند. یکی از سوال‌هایی که می‌پرسیدند، درباره وضعیت مالی خانواده‌ها بود. می‌گفتند ما دانشجویها را محک می‌زنیم تا به انگیزه پولدار شدن و صرفاً نگاه مادی وارد این رشته نشوند، اگر از خانواده‌های نسبتاً متمکن باشند، فقط به انگیزه پولدار شدن وارد این رشته نمی‌شوند. من هم خانواده متمکنی داشتم ولی ثروتمند نبودیم، با این اوصاف سال ۱۳۲۳ وارد دانشکده پزشکی شدم. سال ۱۳۲۹ درسم تمام شد و شهریور همان سال رتفم آمریکا.

سپید: حالا چرا آمریکا؟

چون برادرم آنجا بود و من را در یک دانشگاه خیلی مشهور ثبت‌نام کرده بود. وقتی رفتم، گفتند درست است فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران هستید ولی سیستم آموزشی ما فرق کرده و باید از اول شروع کنید. بعد از کلی صحبت، موافقت کردند یک دوره فشرده هزار ساعته را بگذرانم و بعد که این دوره را تمام کردم، مدرکم را قبول کردند و وارد دانشگاه شدم. ۴ سال جراحی عمومی خواندم.

سپید: چرا جراحی را انتخاب کردید؟

چون احساس می‌کردم قدرت دستم زیاد است. همیشه دوست داشتم وارد کارهای بکر و جدید شوم و به نوعی دوست داشتم خاص باشم. هنوز هم معتقدم آدم باید نهایت تلاشش را بکند تا در هر حرفه و رشته‌ای که هست، بهترین آن باشد. آن زمان که من دوره جراحی عمومی را تمام کردم، گرایش جراحی قلب حتی در خود آمریکا بسیار نو و در حال کشف دنیای عجیبی بود. شاید همین نبودن من را به شدت جذب کرد که این رشته را انتخاب کنم. اینقدر این رشته تازه و نوپا بود که من دوازدهمین فارغ‌التحصیل

۹۴ سال پیش (سال ۱۳۰۲) در خانواده‌ای با پیشینه ۳۰۰ ساله، در خیابان عین‌الدوله سابق به دنیا آمدم و بعدها آمدم باغ فردوس تجربیش. مادری بسیار زیبا و خوش صدا و پدری بسیار متدین، خوش‌سیما و جدی داشتم. اجدادم از طرف مادری به ناصرالدین شاه می‌رسند و خاندان پدری‌ام تا جایی که می‌دانم، در کارهای دیوانی بوده‌اند. از این تبار، من اولین کسی بودم که پزشک شدم و سراغ کارهای دیوانی نرفتم.

سپید: چند خواهر و برادر بودید؟

۷ خواهر و ۳ برادر و من تغاری بودم. ما در خانه‌ای بزرگ در خیابان عین‌الدوله که اندرونی و بیرونی بزرگ و باصفایی داشت، زندگی می‌کردیم. تمام دوران مدرسه‌ام در همین خانه باصفا گذشت اما بزرگتر که شدم آمدم باغ فردوس. زندگی شما به‌عنوان یکی از منسوبان دربار قطعاً شرایط خاصی داشته.

ما هیچ‌وقت خودمان را وابسته این عنوان‌ها نکردیم. در خانواده ما که دیوانی بودند، این حرف‌ها وجود نداشت.

سپید: کدام مدرسه می‌رفتید؟

کالج امریکایی‌ها می‌رفتم که بعدها نامش را تغییر دادند و شد «البرز» کنونی که شما می‌شناسید. دیپلمم را در رشته طبیعی گرفتم و بلافاصله وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شدم.

سپید: ورودی چه سالی هستید؟

ورودی ۱۳۲۳ بودم.

سپید: با علاقه درس می‌خواندید یا طبق نظر خانواده؟

من درس خواندن را بیشتر از هر کار دیگری دوست داشتم. یادم است وقتی دیپلمم را گرفتم، خیر به بیرونی و به پدرم رسیدم. ما در اندرونی خانه بودیم و پدرم کارهایش را قسمت بیرونی خانه انجام می‌داد. گفتند پدرم می‌خواهد من را ببیند. پدر با همان قلیان همیشگی و کنار حوض بزرگی که داشتیم، نشسته بود و دستپارش موسی خان پشت ایشان بودند. ما که جرات نشستن در مقابل پدر نداشتیم بنابراین وقتی رسیدم، مقابلش ایستادم. همانطور که قلیان می‌کشید، گفت: داوود، شنیدم دیپلمه شدی! گفتم: بله. پدر گفت: خوب حالا می‌خواهی چی کار کنی؟ گفتم: پدرجان! می‌خواهم دکتری بخوانم. خیلی تعجب کرد و گفت می‌خواهی دکتر شوی؟

سپید: دلیل تعجب پدرتان چه بود؟

علتش این بود که تا آن موقع در تیره کاظمی‌ها دکتر وجود نداشت و نسل به نسل همه کارهای دیوانی می‌کردند. اولین کسی که وارد رشته پزشکی شد، من بودم.

سپید: شما چرا به پزشکی علاقه داشتید؟

دلیلش را نمی‌دانم ولی از وقتی که به یاد دارم، عاشق طبیعت بودم. آن زمان‌ها کالج امریکایی‌ها هم که می‌رفتم، فقط دو رشته داشت: یکی از این رشته‌ها طبیعی بود که شامل کشاورزی و ... می‌شد ولی من از همان زمان می‌خواستم پزشک شوم.

سپید: ماجرای اجازه پدر چه شد؟

وقتی گفتم می‌خواهم پزشک شوم، پدر چند لحظه سکوت کرد. چند پک به قلیان زد و گفت: خوب، بالاخره یک خانواده بزرگ احتیاج به طبیب هم دارد. بالاخره اجازه صادر شد.

سپید: و اگر پدر اجازه نمی‌داد؟

من اراده کرده بودم که پزشک شوم و هیچ چیز دیگری نمی‌خواندم و هیچ کار دیگری نمی‌کردم غیر از پزشکی. اگر موافقت هم نمی‌کردند، بالاخره به طریقی اجازه‌اش

اهمیتی دارد؟ مهم این است که ما کار را شروع کردیم که امروز به آن افتخار می‌کنیم. اولین عملی که توانستم در ایران انجام دهم، تنگی میترال بود و تمام این‌ها مدارکش موجود است. مجله خواندنی‌ها نوشت: «جوانکی غوره نشده مویز شده است و ادعای عمل قلب دارد.»

آن زمان یک شرکت انگلیسی که پیمانکار جاده جنوب به شمال بود، بیمارستانی داشتند به نام «شیبانی» حوالی پل چوبی. مدیرش آن زمان خانم دکتر شیبانی بود که فارغ التحصیل آکسفورد بودند. من رفتم آنجا و مدارکم را به خانم شیبانی دادم و پذیرفتند اولین جراحی را در همین بیمارستان انجام دهم.

سپید: ۶۰ سال پیش با چه امکاناتی جراحی قلب انجام می‌دادید؟

با حداقل‌ها کار را شروع کردیم، ولی چون به کار خودم اعتماد داشتم، با همان امکانات محدود جراحی موفق بود. **سپید:** این اعتماد را از کجا آورده بودید؟ نمی‌ترسیدید از اینکه برای اولین بار این کار را انجام می‌دهید؟

من در آمریکا جراحی کرده بودم و این جراحی و سیستم قلب‌رامی شناختم. چرا باید می‌ترسیدم؟ وقتی یک سرلشکر را به جبهه می‌فرستید، ممکن است جنگ را برای اولین ببیند ولی چون درسش را خوانده و دوره رزم را دیده

فکر کنم سال ۱۳۳۶ بود. همان سال به کمک استادم، پرفسور تبلیبی، کتاب کوچکی نوشتیم که تقریباً قدم‌های اول جراحی قلب بود. اولین جراحی را سال ۱۳۳۷ انجام دادم. آن زمان‌ها اجازه نمی‌دادند که به قلب دست بخورد و خوب یادم است که چه مشکلاتی داشتم.

سپید: چرا برگشتید؟

چون من یک ایرانی بودم. زمانی که می‌خواستم برگردم، یکی از استادان دانشکده فوت کرد و به من پیشنهاد دادند جای ایشان باشم، ۶ ماه کار کردم ولی تصمیم گرفته بودم که برگردم و برگشتم. من ایرانی و بزرگ‌شده این کشور بودم. زمان انقلاب خیلی از دوست‌های ما رفتند ولی حتی آن زمان هم ما ایران را ترک نکردیم و ماندیم. بچه‌هایم به روال آن سال‌ها در آمریکا و اروپا درس می‌خواندند. یک سال بعد از برگشتنم از آمریکا ازدواج کردم. همسرم از خانواده‌های اصیل شیرازی هستند که در شیراز شناخته شده‌اند.

سپید: اولین جراحی قلب را کدام بیمارستان انجام دادید؟
برای من مهم نیست که منابع ما چه نوشتند و هیچ‌وقت هم در پی این عنوان‌ها و اسم‌ها نبودم. من خیلی کم ادعا می‌کنم. کار خودم را بی‌سروصدا انجام می‌دادم، حالا اینکه اولین جراحی قلب در ایران به نام چه کسی ثبت شده، چه

جراحی قلب در کل آمریکا بودم. بعد از اینکه درسم تمام شد، به من اجازه طبابت دادند. در تمام طول زندگی‌ام هیچ‌وقت هدفم را رها نکردم. اینکه خسته شوم یا هدف دیگری را انتخاب کنم، اصلاً در زندگی من وجود نداشت. وقتی تصمیم گرفتم پزشک شوم، باید بیشترین تلاشم را می‌کردم و اصلاً به خودم این حق را نمی‌دادم که خسته شوم. وقتی با علاقه وارد یک کار شوی دیگر رهایش نمی‌کنی.

سپید: با توجه به شرایط خانواده‌تان، چرا وارد کارهای دیوانی نشدید و این همه سختی درس خواندن را قبول کردید؟

برادر بزرگم باقر کاظمی، وزیر امور خارجه دکتر مصدق بود ولی من هیچ‌وقت کارهای دیوانی و اجرایی را دوست نداشتم و ترجیح می‌دادم به سختی درس بخوانم. هر کار و حرفه‌ای را که انتخاب می‌کنیم، باید دوستش داشته باشیم و نهایت تلاشمان را کنیم که بهترینش باشیم. من شاید احتیاجی به این همه تلاش نداشتم و می‌توانستم حرفه‌های کم‌زحمتی را انتخاب کنم ولی خودم می‌خواستم که پزشک شوم و باید برای بهترین شدن تلاش می‌کردم. به نظر من هر کسی بیاید عاشق حرفه اش باشد.

سپید: چه سالی برگشتید ایران؟



حسین ماندگار

دکتر کاظمی، بنیان‌گذار جراحی نوین قلب در ایران هستند

مستند نگاری‌هایمان در حوزه پزشکی کم‌کاری و مشکل‌داریم. ماندگار در ادامه افزود: دکتر کاظمی در شرایطی کار را شروع کرد که حتی در بحث بیهوشی هم دانش اولیه و کمی وجود داشت حالا تا بماند تجهیزات موردنیاز جراحی قلب و مراقبت‌های قبل و بعد از عمل که واقعاً با دشواری و مشقت انجام می‌شد. دکتر کاظمی با همین امکانات توانست با کاهش درجه حرارت بدن عمل قلب انجام دهد که به نظر در زمان خودش شاهکار بوده است. او یک کمربند گچی هم اختراع کرده‌اند که به نام خودشان در دنیا ثبت‌شده است. این کمربند در مواقعی که بیمار به سل دچار می‌شود به‌اصطلاح پرده دور قلب

دانشجویانش قرارداد و من هم افتخار می‌کنم یکی از شاگردان ایشان بودم. دکتر کاظمی زمانی به‌عنوان جراح قلب برگشتند که تا قبل از ایشان ما اصلاً تخصصی به نام جراحی قلب نداشتم و تمام کارها توسط جراحان عمومی انجام می‌شد. ماندگار افزود: توجه داشته باشید که ما از ۶۰ سال پیش حرف می‌زنیم که اصلاً امکانات و تجهیزات با امروز قابل‌مقایسه نیست. آن زمان دکتر کاظمی واقعاً با دست‌خالی و تک‌و تنها شروع کرد، در زمان خودش با کلی مخالفت از طرف جراحان عمومی و کارشنکی‌ها مواجه بود ولی ایستاد و کارکرد و متأسفانه در گمنامی ماند و من نمی‌دانم چرا ما این قدر در تاریخ‌نگاری و

محمدحسین ماندگار یکی از مشهورترین شاگردان داوود کاظمی است که او را به‌عنوان پدر پیوند قلب ایران می‌شناسند. ماندگار معتقد است که نقش دکتر کاظمی در جراحی قلب ایران بی‌ظنیر است و او بنیان‌گذار جراحی نوین قلب در ایران است و می‌گوید هر چند در منابع مرجع کم‌تر نامی از ایشان است ولی این موضوع به نقض ما در تاریخ‌نگاری برمی‌گردد و چیزی از ارزش کار ایشان کم نمی‌کند. اینکه ایشان بعد از جنگ جهانی دوم با چه سختی‌ها و مشقاتی و با کشتی خودش را به آمریکا می‌رساند و فکر می‌کنم اولین پزشک ایرانی هستن که به‌صورت آکادمیک جراحی قلب خواندند و با دست‌پر به ایران برگشتند و بی‌هیچ دریغی دانشش را در اختیار

دیدگاه

